

عقائد

جمعی از دانشمندان مغرب زمین راجع به دین

چاپ دوم

حق طبع محفوظ

این جزوه خلاصه چندین کتاب و رساله است که در السنه
مختلفه نگارش یافته و بدین صورت تلخیص و تدوین و تقدیم
خوانندگان محترم بویژه جوانان عزیز گردیده است .

شماره اجازة اداره كل نغارش وزارت فرهنگ ۱۸۱۱

مکتبہ اسلامیہ

حس دیانت و خداپرستی

فطری و طبیعی افراد انسانی است

ماکس مولر^(۱) یکی از دانشمندان مشهور جهان
که در سیل تدوین تاریخ ادیان زحمات فراوان
تحمل نموده معتقد است که دیانت قوه عظیم روحانی

عقیده

ماکس مولر

و توجه بخدا از خصائص روح انسانی است

بعقیده این محقق حس دیانت و پرستش حضرت احدیت فطری
و ذاتی نوع بشر بوده و در وجود تمام افراد انسانی از اقوام بدوی و طوائف
وحشی و جوامع مدنی این حس بودیعت نهاده شده و از آثار متروکه
اقوام ابتدائیه که از ازمه سالفه برای مایادگار مانده کاملاً واضح و
مبهرن گردیده که حتی در دوره توحش و بدویت یعنی در زمانی که افراد
بشر در مغاره ها و مغاکها بسر میبرد و زندگی بهمی و حیوانی داشته
از این حس عاری و بری نبوده اند و هر فرد انسانی در پرتو همین قوه تحت
عناوین مختلفه و رموز متحوله استعداد کمونی و جبلی خود را راجع

(۱) ماکس مولر اصلاً آلمانی است و در سنه (۱۸۲۳) متولد گردیده و در
دارالفنون مشهور اکسفرد بتدریس زبان شناسی اشتغال داشته و خدمات گرانبهای
برای پیشرفت تاریخ ادیان و میفولوژی و قواعد زبان سانسکریت ابراز نموده و در
سال ۱۹۰۰ وفات یافته است.

بادراك وفهم « نامتناهی » بمقام بروز و فعلیت میسوره خود رسانیده است .
عقیده بنیامین کونستانت یکی از علماء تاریخ ادیان بنیامین کونستانت^(۱)
در ینخصوص چنین مینگارد : دین یکی از عوامل
مهمه تاریخ بشریت است .

احساسات دینیه یکی از خصائص لاینفک طبیعت انسانی است و بدین
جهت در اعصار و امکانه مختلفه ادیان متنوعه پیروان فراوان داشته است
ولتر^(۲) با وجود عقاید زنده که راجع بکتاب مقدسه
عقید ولتر داشته چنین اظهار عقیده نموده که دین بر بشر تحمیل
نشده و بجبر و عنف باو تلقیح نگشته بلکه حس دیانت یکی از احساسات
فطری و خصائص ذاتی روح انسانی است .

موریس ژاستروف^(۳) حس دیانت را فطری افراد
عقیده موریس ژاستروف بشر خوانده و اعتقاد بخدا را از خصائص ذاتی روح
انسانی شمرده است .

کارل شلایخ^(۴) دانشمند آلمانی و جراح معروف
عقیده شلایخ که در فلسفه نیز آثار عدیده از خود بیادگار گذاشته
در کتاب « معجزات روح » چنین اظهار عقیده نموده که هر نابغه‌ئی باید
دیندار و خدا پرست باشد و بحقیقت الهی عمقا اعتراف نماید .

(۱) Benyamin Constant نویسنده فرانسوی است که در تاریخ ۱۷۶۷
متولد شده و در سنه ۱۸۳۰ وفات یافته است .

(۲) فرانسوا ماری - آرومه نویسنده معروف فرانسوی که در سال ۱۶۹۴
متولد گردیده و در سنه ۱۷۷۸ وفات یافته است .

(۳) Moris Jastrow, The Study of religion

(۴) Karl Schleich در سال ۱۸۵۹ میلادی در برلن متولد شده و اخیراً

وفات یافته است .

کریمه قرآنیه
کریمه مبارکه قرآنیه « فطرة الله التي فطر الناس
عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم » (۱)
وحدیث شریف « کل مولود یولد علی الفطرة » مؤید این مطلب است :
علم سوسیولوژی (علم الاجتماع) نیز دین را یکی از
نظر سوسیولوژی
عوامل اساسی اجتماعی برای ترقی و تعالی جامعه
انسانی دانسته و بشهادت تاریخ در هر دوری از ادوار دینی از ادیان الهی
بر عالم بشری حکومت مینموده و تمام ملل و نحل دارای کیش و آئینی
بوده اند .

عقیده بعضی از مؤلفین
بعضی از کتّاب و مصنفین که در تاریخ ادیان تتبعات
رجعیه نموده چنین اظهار نظر کرده اند که منشاء
و منبع حس دیانت در بشر (خوف) و (امید) است و بعقیده آنان وقتی
انسان در مراحل اولیه مدنیت با بعضی از حوادث مدهشه عالم طبیعت از
قیل رعد و برق و سیل و زلزله و امواج سهمگین دریا و طوفان و مانند آن
مصادف میشده بضعف خود در مقابل قوای نامرئی و مرموز اقرار و نسبت
بآن قوی در خود ترس و وحشت احساس میکرد و برای نجات از حوادث
ناگوار مجبور بدعا و التماس و اجراء نذرها و قربانیا میشده و بالعکس
برخی از وقایع روح او را باهتر از میآورد و از زندگانی لذت میبرد و در
خود حالتی که از آن با امید و آرزو تعبیر شده میدیده و بادامه حیوة تشویق
میگشته است .

همچنین بعقیده آنان وقتی انسان در شبهای تاز نگاهی با آسمان
میافکنده و ستارگان بشمار را از نظر میگذرانیده و طلوع و غروب آفتاب
و ماه را میدیده و در گردش فصول اربعه و پیدایش بهار و تابستان و پاییز و

زمستان بدقت مینگریسته در وجودش نسبت پدید آ آورنده این دستگاه
عظیم حس عبودیت و عبادت پدید میگشته و این خوف و رجا مبداء و منشاء
حس دیانت در بشر بوده است .

رد عقیده آنان
نفوسیکه پیدایش حس دیانت را در انسان بدینگونه
وصف و بیان مینمایند فی الحقیقه مبداء و منشاء این
حس روحانی را مسکوت عنه گذاشته و فقط بشرح عوامل انکشاف و ظهور
آن اکتفا مینمایند زیرا اگر حس خدا جوئی و خدا پرستی در وجود بشر
ذاتی و فطری نمیبود و فکر دین منحصرأ مولود خوف و امید میبود اولاً -
امر معدوم هرگز کسوت وجود نمی پوشید و اینهمه دستگاه های عظیم از
ادیان و مذاهب بعرضه شهود نمی آمد و ثانیاً - وقتی که نفوس بشری قدم
بمرحله تکامل و ترقی مینهادند و پی بر موز قوای طبیعت میبردند از فکر دین
نیز بالطبع انصراف حاصل می نمودند و حال آنکه حقیقت واقع عکس این قضیه
را ثابت میکند و در عصر مانیز که قرن نشر انوار غام و کمال است ملل راقیه دنیا
در ظل ادیان الهیه نشو و نما مینمایند و حس خدا پرستی و دینداری از
نفوس بشری سلب نگردیده است و بهمین جهت دانشمندان جهان دین
را (اذعان فطری) نوع انسان بوجود خداوند عالمیان دانسته اند
وقتی انسان بدوی در مقابل قوای مرموز عالم طبیعت دچار ترس
و وحشت میشده و یا از وقایع دیگر محظوظ و ملتذ میگشته و خوف و امید
همواره بر او مسلط بوده حس دیانت را در خود از عدم بوجود نمیآ ورده
بلکه يك احساس فطری و ذاتی در او تهییج و تحریك و ظاهر و بارز میشده
است زیرا چنانچه اشاره شد هیچ معدومی موجود نمیشود و فی الحقیقه
بسیار قبول این مطلب صعب و دشوار است که حس دیانت بر اثر ترس و
وحشت از عدم بوجود آید و از اقتران بیم و امید که در هیچکدام

حس خدا پرستی و دینداری موجود نیست چنین مولودی پدید گردد
بعبارة اخری مجال عقلی است که از دو علت غیر مرتبط معلولی که هیچگونه
رابطه وجودی با علت خود ندارد بوجود آید لهذا باید اقرار و اعتراف
نمود که حس دیانت از امور ذاتی و خصائص روحی افراد بشری است .
اقوامی که بر اثر همین حس دیانت از مظاهر مقدسه الهی و ارباب
روح قدسی استفاضه نموده و از تعالیم مبارکه آنان مستفید و بهره مند
گردیده اند بمدارج عالیہ ترقی و تکامل ارتقا جسته و بمقامات بلند علم
و اخلاق و فضائل سامیه رسیده اند و برای اثبات این مدعی نظری بتاریخ
ادیان کافی خواهد بود .

۲

دین ناظم جمعیت‌های بشری است .

دین ناظم جمعیت‌های بشری است و هیچگاه و بهیچ صورت عالم بشریت
ازین مؤسسه الهیه مستغنی و بی نیاز نتواند بود .

شوپنهاور^(۱) فیلسوف معروف آلمانی حیوة انسانی
عقیده شوپنهاور
را عبارت از حرص و آرزو دانسته است .

انسان بمقتضای غرائز فطری اسیر خودبینی و هوی و هوس بوده
و برای تأسیس حیوة اجتماعی و تولید مودت و اخوت واقعی و امنیت متقابل
در بین افراد انسانی باید در وهله اول خود بینی و در مرحله ثانی حرص
و آرزو و تجاوزات ظالمانه را که مولود همان نفس پرستی افراد انسانی است
تعدیل و تحدید نمود .

(۱) آرتور - فیلسوف آلمانی که در سال ۱۷۸۸ متولد و در سنه ۱۸۶۰
وفات یافته و مؤسس فلسفه پسیمیزم میباشد .

اگر افراد انسانی بر هواهای نفسانی و آمال فردی و آرزوهای شخصی خود تسلط نیابند ادامه حیات اجتماعی غیر ممکن خواهد بود و رشته زندگانی مدنی بکلی از هم خواهد گسیخت .

ضابطه دینی انسان برای تعدیل منویات مضره مفرطه و حرص و آز لانه‌پایه و جلوگیری از افراط در نفس پرستی و خودکامی محتاج بضابطه بسیار قوی بوده و هست و این ضابطه بموجب تحقیقات دقیقه جز دیانت چیز دیگر نتواند بود. دین همانگونه که افراد جامعه انسانی را در ظل آداب روحانی و قدسی متحد ساخته و وحدت فکر و عقیده و وجدان ملی را بوجود می‌آورد برای اعتلا و تکامل هیئت بشریه نیز عامل فوق العاده مؤثر و مؤسسه و مشروع بسیار لازمی است زیرا دین عبارت از فضیلت اخلاقیه و عدالت محضه است و بدون فضائل اخلاقی و عدالت اجتماعی جامعه انسانی بمقامات عالیه ارتقا نخواهد جست و از حیات حقیقی متنعم و بر خور دار نخواهد گردید .

۳

دین و اخلاق

اخلاق از لحاظ فلسفه کنونی عبارت از علم بحسن استعمال حریت است لهذا علم الاخلاق عبارت از علم انجام وظیفه میباشد .
وحدت دین و اخلاق وظیفه علی العاده عبارت از بکار بردن (خیر) است که حصول آنرا (فضیلت) مینامند پس دین و اخلاق برای تولید و تأیید فضیلت بایکدیگر توأم و قرینند زیرا دین از طرفی انسانرا بوظائف عدیده موظف و مکلف ساخته اصول حسن استعمال

حریت بشریه را تعیین و از طرف دیگر فضائل اخلاقیه را تلقین مینماید و چون لزوم (اخلاق) که غایتش استقرار کمالات عالیه در هیئت اجتماعیه و تأمین حسن استعمال حریت انسانیه است برای افراد بشر محرز و مسلم میباشد بالضروره لزوم دیانت نیز محقق و ثابت خواهد بود زیرا اخلاق زاده دیانت است و بدون دین مبانی اخلاقی در جامعه انسانی محکم و استوار نخواهد گردید.

دین از هر قانون و نظامی نافذ تر و مؤثر تر است
قوه دین
زیرا منشاء آن قدسی و الهی است. ضابطه دینیه
هیچگاه از انسان منفک نمیشود و در هر مکان و زمان پیوسته با او همراه است و بروجدان او حکومت مینماید و شخص را در خلوت و جلوت از اعمال رذیله منع و با آداب پسندیده امر مینماید.

انسان بالفطره خود خواه و خود پرست و منتهز فرصت است که خویشتن را از تعقیب و ترصد قانون آزاد نماید و بدلیخواه خود عمل کند درینصورت قوهئی که انسانرا از امور نالایق ظاهر آ و باطنا منع نماید و از ارتکاب بجرم مشهود و مستور بازدارد فقط قوه دیانت است.

وقتی انسان در ظل ادیان الهی پی بعلم نامحدود حضرت نامتناهی ببرد و خداوند را علیم و خبیر و بصیر بداند و او را بر راز درون واقف و آگاه شناسد در وجودش اراده محکم و قوی برای جلوگیری از مفاسد اخلاقی حاصل میشود و این اراده که مولود عقیده دینیه است او را از ارتکاب اعمال ناشایسته باز میدارد و بمدارج عالیه اخلاق حسنه ارتقا میدهد و عاقبه الامر بشر را از شرمجتنب و بخیر راغب مینماید.

این است که در نفوس متدین - نفوسی که بطراز ایمان حقیقی و دیانت واقعی مزین و آراسته میباشند فضیلت اخلاقیه و سجایای مرضیه

بمراتب بیش از اشخاصی است که از نعمت دیانت محرومند و بنابراین در هر زمان و مکان جمعیتی که از افراد متدین حقیقی تشکیل یافته باشد در آن جمعیت سعادت واقعی حکمفرما خواهد بود.

آلکسی برتران یکی از علماء فلسفه علمیه معتقد عقیده برتران
است که ایمان برای اخلاق تکیه گاهی بسیار محکم
ومتین و پر قیمت است زیرا اخلاق دینی در عین حال اخلاق فلسفی است در عالم
بشریت اخلاق دینی بسیار مهم و قابل توجه است و بلائی مدهش تر و فلاکتی
عظیم تر برای ملت و طائفه‌ئی از سقوط اخلاق دینی نبوده و نخواهد بود.

هربرت اسپنسر^(۱) فیلسوف شهیر نیز این حقیقت
را اعتراف نموده و انحطاط و زوال اخلاق دینی
را از تیره روزیهای شدید هرملتی دانسته است.

۴

اخلاق و وجدان

در عصر حاضر که هدف اصلی و مقصد نهائی اغلب از نفوس ترقیات
مادی و انهماک در شئون عالم جسمانی است اشخاصی یافت میشوند که نه
تنها دین بلکه مبادی اخلاقی را نیز زائد و غیر لازم میدانند و باصطلاح
(وجدان) انسانرا برای جلوگیری از ردائل اخلاقی کافی میپندارند.

آیا وجدان از نظر فلسفی بچه چیز میگویند؟ مؤلف
قاموس فلسفه ادمون گوبلو^(۲) وجدان را اینطور
تعریف وجدان

(۱) فیلسوف آنکلیزی که در سال ۱۸۲۰ متولد و در سنه ۱۹۰۳ وفات یافته
و علاوه بر فلسفه در علم سوسیولوژی نیز تتبعات دقیقه داشته است.

Edmond Goblot (۲)

تعریف کرده است :

« وجدان عبارت از قوه می است که انسان بکمک آن خیر را از شر تمیز میدهد ».

نفوسیکه میخواهند بر اساس وجدان بنای اخلاقی تأسیس نمایند نظر خود را چنین بیان میکنند :

اگر ما برای تشخیص اخلاقی بودن و نبودن فعل و عملی دارای استعداد طبیعی و فطری نمیبودیم علم اخلاق در هیچ زمانی بوجود نمیآمد تعیین اخلاقی و غیر اخلاقی بودن فعل و عملی مربوط به (شعور) نبوده بلکه از وظائف (وجدان) است .

برای تمیز خیر از شر شعور شاهد و ناظر و وجدان
شعور و وجدان
حاکم است . عذاب درونی و محظوظیت اخلاقی و ترقی و یا تدنی اخلاق انسانی کاملاً ناشی از وجدان است . عقل سلیم که فاصل بین حق و باطل است بنام (وجدان) راجع بخیر و شر اظهار نظر مینماید و لهذا (وجدان) و (عقل عملی) هر دو شئی واحد است .

نفوسیکه بشرح فوق بیان مطلب مینمایند و (وجدان) را عقل عملی میدانند فی الحقیقه مفاد این حدیث شریف را تکرار مینمایند که میفرماید :
« دین المرء عقله و من لا عقل له لا دین له » یعنی دین انسان عقل اوست و هر کس دارای عقل نباشد دین نخواهد داشت .

اگر واقعاً برای تمیز خیر از شر شعور شاهد و
دین قاضی عادل است
وجدان حاکم است آیا این قاضی و حاکم نباید ارادات و افعال خود را با قوانینی محکم و ضوابطی کامل و کافل وفق دهد و آیا آنچنان قانون جامع و محکم ممکن است غیر از قوانین قدسی ربوبی و موازین الهی باشد و آیا قانون قدسی که خیر و شر و حلال و حرام و ردیلت

و فضیلت را تعیین و تقدیر مینماید نام دیگری بجز دین داشته و دارد ؟
علماء علم الاخلاق گفته اند که وجدان از طرفی قوانین اخلاقی را
درک مینماید و از طرف دیگر آن را با واقع منطبق میکند اگر تسلیم این قول
بشویم که وجدان در درک قوانین اخلاقی دچار
سهو و خطا نمیشود بدون شبهه باید اقرار و اعتراف
کنیم که در تطبیق قانون با واقع پیوسته گرفتار اشتباه بوده و خواهد بود
و این حال هر آن در هر فردی از افراد انسان مشاهده میشود زیرا حرص
و آرزو منافع شخصی و هواهای نفسانی مانع از تطبیق صحیح قانون اخلاقی
با واقع است .

لیبنیتس (۱) فیلسوف مشهور آلمانی در بنخصوص
چنین اظهار عقیده میکند :

عقیده لیبنیتس

« اگر علم هندسه بقدر علم الاخلاق با منافع شخصی و تمایلات فردیه
مماخلفت میورزید علی رغم قوانین مسلمة اقلیدس و ارشمیدس علم هندسه
را انکار و اصول و مبانی آنرا عبارات از خیالات فاسده و قیاسات باطله میدانستیم »
بنابراین وجدان یا عقل عملی برای تطبیق افعال
و اعمال انسانی با قوانین اخلاقی همواره محتاج
بدلیل و رهبری است که مصون از سهو و خطا و
نافذ و مؤثر در قلوب و ارواح و حاکم بر نفس و هوی باشد زیرا بر هر کس
ثابت و معلوم است که وجدان انسان هر آن بر اثر غلبه منافع شخصی ممکن
است از جاده حقیقت انحراف حاصل نماید و قوانین اخلاقی را زیر پا
گذارد و لکن اگر وجدان انسان بامیده قدسی مرتبط گردد از تجاوزات

احتیاج وجدان
بر رهبر قدسی

(۱) کفرید ویلهم فیلسوف و ریاضی دان مشهور آلمانی که در سال ۱۶۴۶

میلادی متولد گردیده و در سنه ۱۷۱۶ وفات یافته است .

غیر لائقه و انحرافات غیر مرضیه بقدر طاقت بشری محفوظ و مصون خواهد ماند درین صورت آیا دلیلی کاملتر و رهبری قویتر و فیاض تر از دیانت برای وجدان ممکن است تصور نمود؟ پس اخلاقی که بر اساس وجدان تأسیس یافته بدون رهبری دیانت قابل تبعیت نخواهد بود زیرا از سهو و خطا و افراط و تفریط و خروج از جاده عدالت و بیطرفی مصون و مأمون نمیشد هر چند بعضی از نفوس خود را دارای فضائل اخلاقی

فضائل اخلاقی
از دیانت است

دانسته و در عین حال بهیچیک از ادیان الهیه نیز خویشتن را منسوب نمیدانند و لهذا چنین ادعا

میکند که حصول اخلاق بدون پیروی از دیانت امکان پذیر نتواند بود و لیکن ازین نکته مهمه نباید غفلت نمود که بر حسب اصول مسلمة علم الاجتماع هر فرد انسانی تحت نفوذ و در ظل تربیت هیئتی است که در آن اهرار حیات مینماید و افکار و آراء و عقائد و آداب و رفتار و گفتار آن جمعیت بالطبع در آن فرد نافذ و موثر خواهد بود. نفوسیکه خود را اخلاقی و در عین حال بیدین میخوانند باید بدانند که در جامعه دینی پرورش یافته و تحت تأثیر تلقینات دیانتی قرار گرفته و در بین نفوسیکه سالیان دراز در ظل ادیان الهیه نشوونما داشته اند زندگانی کرده و البته این عوامل قویه در روح آن نفوس تأثیرات شدید داشته و تجلیات اخلاقیه و فضائل رحمانیه که در آنان مشاهده میشود و طبیعت ثانویه آنها گردیده نتیجه تأثیر همین عوامل است زیرا اگر همین نفوس در جامعه بیدین پرورش یافته بودند البته دارای اخلاق حسنه نمیبودند چنانکه فی المثل در بین قبایل وحشی آدمخوار پاپوآس در گینه جدید که تربیت کامل دینی و روحانی نیافته اند و حس خداپرستی و دینداری در آنها از مقام نطفه بمقام احسن التقویم نرسیده اینگونه ظهورات اخلاقی مشهود نیست و این مطلب پس از آنکه کی

دقت در مبانی و اطراف آن بخوبی واضح و غیر قابل انکار است.

۵

مؤیدات قوانین اخلاقیه

در این مقام باید از قوانین اخلاقیه و عواملیکه اطاعت عامه ناس را ازین قوانین تأمین مینماید ولو باختصار بحث نمائیم تا معلوم و واضح گردد که آیا اخلاق بدون دیانت از عهده اداره هیئت اجتماعی بر میآید یا نه؟ جمعیت بشریه بر اساس مناسبات متنوعه مختلفه استوار گردیده و ناظم اساسی این مناسبات قوانین اخلاقیه است. اگر جمعیتی بخـ واهند زنده وهم آهنگ باشند و افراد آن در سعادت و آسایش واقعی بسر برند باید قوانین اخلاقی در آن جمعیت رعایت شود. عواملیکه اطاعت عامه را ازین قوانین تأمین میکند مؤیدات طبیعیه و اجتماعیه قانون اخلاق است لهذا باید راجع باین مؤیدات اخلاقی بنهایت دقت فحوص و کنجکاو نمود تا اهمیت دیانت برای تهذیب اخلاق و تعدیل آداب و اطوار نفوس بشری کاملاً واضح و معلوم گردد.

نفوسیکه برای دین ارزش حقیقی قائل نیستند چنین اظهار عقیده میکنند که دیانت برای جمعیتهای بشری از ضروریات اجتماعی نیست چونکه در جامعه نیدین نیز قوانین اخلاقی ممکن است بالتمام حکومت نماید و با وجود قوانین مزبوره برای دین در جامعه لزوم و احتیاج مبرم محسوس نخواهد بود.

بعقیده این اشخاص جمعیت بشریه در پرتو قوانین اخلاقیه رو باعتلا و ترقی مینهند زیرا سه قوه مؤیده

مؤیدات ثلاثه

برای مکافات و مجازات نفوسیکه قوانین مزبوره را رعایت مینمایند و یا بر خلاف آن رفتار میکنند موجود است و این سه عامل مهم و قوی ضامن اجرای اصول و مبادی اخلاقی خواهد بود.

اولین قوه و عامل مهم بزعم آنان (وجدان) است مؤیده وجدانی یعنی محظوظیتی که از ایفای وظیفه تولید میشود و ندامتی که از قصور و فتور در اجراء وظایف معینه حاصل میگردد از مؤیدات وجدانی قوانین اخلاقی است. آیا حقیقت حال با این ادعا موافقت دارد و آیا برای نفوسیکه از تربیت دینی محروم مانده و از طفولیت بروح دیانت پرورش نیافته اند این محظوظیت و ندامت حاصل میشود و بر فرض حصول آیا دوام و ثباتی در نفس خواهد داشت و سپس آیا برای نفوذ و پایداری اصول و مبادی اخلاقی کافی خواهد بود ؟

جواب این سؤال بالبداهه منفی است زیرا نفوسیکه از تربیت دینی محرومند از مؤیده (وجدانی) هم بی نصیب میباشند چنانکه قبایل وحشی از خوردن گوشت افراد همنوع خود محظوظ میشوند و این عمل را امنافی اخلاق نمیدانند و از کرده خود نادم و پشیمان نمیشوند و اگر مؤیده وجدانی طبیعی و فطری باشد و انسان را از آنچه پسندیده نیست حفظ نماید و بآنچه شایسته و سزاوار است دلالت کند طوائف و اقوامیکه از تربیت دیانت محروم مانده اند نبایستی تا این حد از شاهراه اخلاق و انسانیت منحرف باشند و بهمین جهت قسم مهم علماء اخلاق اقرار و اعتراف نموده اند که درین طوائف و حشیه اخلاق معدوم و مفقود است. پس وجدان محصول تربیت روحانی و پرورش دیانتی است و بدون این تربیت مؤیده وجدانی مروج اخلاق و انسانیت نتواند بود علاوه برین با فرض آنکه درین افراد جوامع مدنی نفوسی یافت شوند که بدون استظلال در ظل ادیان الهی

دارای ندامت و یا محظوظیت وجدانی باشند این افراد نیز در تحت تأثیر انحاء تربیت دینی که در جامعه آنان نافذ و فرمانروا بوده و هست باین مقام رسیده اند و اگر این نفوس در بین قبایل وحشیه رشد و نمو یافته بودند وجدانشان ممیز خیر و شر بمفهوم اخلاقی آن نمیبود.

ندامت وجدانی بتناسب حساسیت هر کس متحول و متغیر است و هرگز آن ندامت باجرم و جنایتی که ارتکاب گردیده متناسب نخواهد بود. در بین جمعیت‌های متمدن بشری نفوسی یافت میشوند که جنایت‌های بسیار بزرگ در نظرشان فقط قباحث بسیار خفیف و کوچک است و بالعکس اشخاصی حساس و محجوب و صاحب وجدان نیز موجودند که کوچکترین قصور را خطائی جسيم و جنایتی عظیم احساس میکنند و این مسلم است در وجود اشخاصیکه بجنایت عادت میکنند متدرجا کمتر ندامت حاصل میشود و حتی بعضی اعجوبه‌ها نیز در جامعه بشری یافت میشوند که از جنایت لذت میبرند و بطور کلی وقتی انسان تدریجا بقبایح اعمال معتاد شد عذاب وجدان و ندامت از برای او محسوس نخواهد بود بناء علیه محظوظیت و ندامت نفوسیکه از تربیت دینی محرومند برای قانون اخلاق مؤیده وجدانی نتواند بود بلکه برای حصول این منظور تربیت مستمر دینی و پرورش منظم و مرتب روحانی لازم و ضرور است.

یکی دیگر از مؤیدات قوانین اخلاقی بعقیده نفوسی

مؤیده طبیعی

که فقط اخلاق را برای جامعه بشری کافی میدانند

مؤیده طبیعی است و بزعم آنان نتایج طبیعی که از فضائل و ردائل حاصل میشود برای ترویج اخلاق مؤیده بسیار قوی میباشد زیرا طبیعت بعقیده آنان هیچ فعل و عملی را که بر خلاف قوانین طبیعی انجام شده باشد بدون مجازات نخواهد گذاشت بنابراین هر کس تن بر دائل اخلاقی دهد

ودر شهوات نفسانی آنها که یابد عاقبت بقر طبیعت گرفتار شود و چنان
خوار و ذلیل گردد که دیگران از مال پر وبال او عبرت گیرند و گرد آن
اعمال ناشایسته نگردند درین صورت وجود دین برای جامعه بعقیده آنان
زائد خواهد بود.

حال ببینیم این ادعا تا چه اندازه مقرون بصحت و حقیقت است.

بدیهی است که اگر کسی بر خلاف قوانین طبیعی
مخالفت با قوانین طبیعی

رفتار نماید و بر ضد ناموس طبیعت حرکت کند

دچار خشم و غضب و مجازات دهر خواهد گردید چنانکه فی المثل اگر کسی
خود را از ترن سریع السیر بخارج پرتاب کند فوراً قطعه قطعه خواهد شد و
یا اگر سرش را بشدت بسنگی فرو کوبد آنمغزش پریشان خواهد گردید و این
باعث تنبه سایرین خواهد بود لیکن نمیتوان گفت که اگر شخصی قوانین
اخلاقیه را زیر پا نهد و با اصول و مبادی انسانیت اعتنا ننماید فی الفور و یا
در موعد معین و بنحومشخص بمثابه که سبب عبرت و تنبه سائرین باشد
گرفتار مجازات طبیعت خواهد شد و دیگران از تیره روزی و پریشان روزگاری
او پند خواهند گرفت چنانکه مثلاً اگر کسی حرمت پدر و مادر را نگاه
ندارد و بقفیری که در همسایگی او زندگانی مینماید و از گرسنگی جان
بر لب دارد رحم نکند و یا بذیل دروغ و تهمت و

افترا متوسل گردد دچار بنجه انتقام طبیعت بقسمی

که برای همه محسوس باشد نخواهد گردید و عذاب و مجازات او البته
بسیار رقیق و غیر محسوس و یا مرهون زمانی طویل که انتظار حصول
نتیجه آن شاید از حوصله عمر ما خارج است خواهد بود حتی در مواردیکه
اشخاص از اصول حفظ الصحه و قوانین طب سر باز میزنند و برخلاف آن
عمل مینمایند ممکن است اشخاص ساده لوح را گمراه سازند و ضرر روزیان

اعمال غیر صحیحی را از انظار دیگران پنهان نمایند چنانکه ممکن است نفوس عیاش ولی صحیح‌البینه مسکرات و مشروبات الکلی بااعتدال استعمال کنند و درین عمل مضر افراط نکنند و بدین ترتیب مضرات الکل را از نظر اشخاص نزدیک بین مستور دارند و بآنان چنان وانمود نمایند که استعمال مقدار قلیل مواد الکلی برای صحت و سلامت انسان مضر نیست و حال آنکه بر هر شخص بصیر و مطلعی واضح و مبرهن است که استعمال الکل ولو هر قدر معتدل و کم باشد بتدریج بدن انسان را مسموم و عقل را بمرور زمان زائل مینماید.

پس اگر پای دین و ایمان در میان نباشد این قوه مؤیده اخلاقی یعنی مؤیده طبیعی نیز هیچ قدر و قیمتی نخواهد داشت.

سومین مؤیده قوانین اخلاقی بعقیده این گروه مؤیده اجتماعی است یعنی هر ملت و طائفه‌ای بزعم

آنان نفوس خوش اخلاق و مذهب را پاداش نیک داده و ناقضین قوانین اخلاقی را مجازات و تنبیه مینماید و باین جهت هر فردی از افراد جامعه انسانی مجبور بشبعت از قوانین اخلاقی است.

آیا این ادعا با واقع و حقیقت مطابق است و آیا طوائف و ملل از نفوس مذهب و صحیح‌العمل تقدیر و اشخاص بد کردار را تکذیر مینمایند؟ اگر در احوال جمعیت‌های بشری تدقیق شود محسوس و مشهود خواهد گردید که این مطلب واقعاً قابل قبول نیست زیرا به‌وجب اصول فلسفه حقوق که در عصر حاضر مورد قبول جمعیت اصول فلسفه حقوق مدنی و اروپاست و وظائف اخلاقیه تحت اراده و اختیار

افراد قرار گرفته و رعایت آن از نفوس اخلاقاً تقاضی شده و توسل بجبر و عنف برای اجراء وظائف اخلاقی بهیچوجه تجویز نگردیده است.

دستور عمومی و کلی که درینخصوص مورد قبول اخلاقیون مغرب زمین قرار گرفته بدینصورت خلاصه شده است:

هر فرد انسانی در ایفای وظایف اخلاقی چه در قبال شخص خود و چه در مقابل دیگران آزاد است و نباید تحت فشار و قوه قهریه قرار گیرد. پس هر جامعه مدنی اعضاء و اجزاء خود را در اجراء و تنفیذ وظایف اخلاقی مختار و آزاد گذارده و مداخله دیگران را درینخصوص تجاوز بحریت افراد دانسته است (۱).

عبارة اخری بعقیده علمای علم اخلاق همانطور که مداخله در وظایف اخلاقی اشخاص نسبت بخود مادام که آن وظایف دادای جنبه شخصی و مربوط بخودشان است تجاوز بحریت آنان خواهد بود مداخله در وظایف اخلاقی نفوس نسبت بدیگران نیز صحیح نبوده و عبارت از تجاوز بازادی آنهاست.

اینگونه علماء اخلاقی درین موضوع چنین بسط بحث میدهند که هر چند قوای فطری و استعدادات ذاتی افراد در پرتو مساعدتها و مواهب هیئت جامعه ظاهر و بارز میشود و لهذا افراد نیز باید وظایف اخلاقی خود را در قبال جمعیت بجا آورند و نسبت بجامعه‌ئی که در آن رشد و نمو نموده‌اند وفادار باشند و لکن با وصف این حال هیچکس نباید تحت جبر و فشار قرار گیرد و بعنف و اجبار و ادار باجاء وظایف اخلاقی خود گردد زیرا اگر شخصی جبراً و عنفاً نسبت بدیگران ابراز مساعدت نماید آن معاونت امر خیر نخواهد بود و ارزش اخلاقی نخواهد داشت.

(۱) در بعضی موارد تجاوز بحریت افراد تجویز گردیده چنانکه فی‌المثل اگر کسی قصد انتحار داشته باشد دیگران میتوانند او را ازینعمل منع نمایند و لکن این تجویز مستند بر آن است که انسان درینگونه موارد بتمامه مالک حریت خود نبوده و مطلوب الاختیار میباشد.

بنابراین هیئت جامعه هیچگونه مداخله‌ئی در وظائف اخلاقی افراد نخواهد داشت و این عدم مداخله بالفعل نیز در جمعیت‌های متمدن عالم محسوس و مشهود است چنانکه در جوامع مزبوره نسبت بفرزندانیکه احترام والدین رارعايت نمی‌نمایند و باراجع باشخصیکه در دوستی راه صداقت نمی‌نمایند و یا در باره نفوسیکه سرأمر تکب اعمال ناشایسته‌هیشوند هیچگونه مجازاتی قائل نگشته‌اند قوانین جوامع بشری سروکارش فقط با امور حقوقی و مناسبات مدنی و اجتماعی افراد با یکدیگر است و درینخصوص نیز قوانین موضوعه مانند داهی است که نفوس معجیل و وزیرک بسهولت ازین دام می‌رهند و اشخاص ساده لوح و زودباور باسانی در آن گرفتار میگردند.

چنانکه ممکن است جانیان زبردست در محکمه‌ها برائت حاصل نمایند و بیگناهی آنان باتشریفات و مراسم مخصوص اعلان شود و بالعکس نفوس معصوم و بیگناه باشد مجازات محکوم گردند و عمر عزیز خود را در زوایای مجانس از دست دهند و در میدان مجازات بسر داروند و آبروو اعتبار و شرافت خانوادگی آنان بدون جهت بر باد رود.

اینحال کاملاً طبیعی و مفهوم است زیرا هیئت جمعیت هر ملتی فقط قبايح و جنایاتی را که در پیش چشمش جریان داشته باشد منع و تحریم مینماید و حال آنکه اکثر جرائم و جنایات در مجله‌هایی که از نظر حارسین قانون پوشیده و پنهان است و پلیس و ضابط را در آن راهی نیست واقع میشود درینصورت آیا میتوان قضاوت جمعیت را که تا این درجه سست و بی‌پا و غیر عادلانه است مؤید قوانین اخلاقی نامید؟

بعضی از نفوس افکار عمومی را نیز از مؤیدات اجتماعی افکار عمومی
قوانین اخلاقی بشمار می‌آورند و حال آنکه این

ادعا هم بکلی با واقع مباین و مخالف است زیرا بر هر کس واضح و معلوم بوده و هست که نفوس زیر دست و شیاد و مجیل و متظاهر و چرب زبان بکمال سهولت میتوانند افکار عمومی را از جاده حقیقت منحرف نمایند و قومی و ملتی را بدار البوار کشانند علاوه برین افکار عمومی را جاع بفضائل اخلاقی افراد جامعه مادام که آن فضائل واضح و آشکار نباشد بالمره ساکت است و حال آنکه بهترین و خالصترین فضیلت همان اعمال و افعال پاک و طیبی است که بدون تظاهر و مستور از انظار دیگران انجام میپذیرد و همچنین افکار عمومی از رد اهل اخلاقی و کردارهای ناهنجار که در خفا بوقوع می پیوندد بیخبر و بی اطلاع میماند و فقط بظاهر ناظر است چنانکه وقتی اعمال ناشایسته و افعال قبیحه در لافافه خوش ظاهر و فریبنده پیچیده شود مورد تقدیر افکار عمومی واقع میشود و شریران و شیادانیکه در خدعه و مدهانه و عوام فریبی مهارت داشته باشند در افکار عمومی نفوذ نموده و مقام ارجمندی را در جامعه احراز مینمایند پس افکار عمومی از جهاتی که ذکر شد غالباً صال و در بعض موارد مضل است و بطور خلاصه برای قوانین اخلاقی قطعاً مؤید و پشتیبان نتواند بود.

۶

دیانت اعظم و وسیله تهذیب نفوس است

از توضیحات گذشته واضح و معلوم شد که برای تأمین حسن جریان قوانین اخلاقیه و حفظ هم آهنگی اعضاء جوامع بشریه یگانه قوه مؤثر دیانت است که بروضع و اساس الهی مؤسس و از عالم بالا مستمد بوده و هست و بهترین وسیله تربیت حقیقی ایمان نفوس بشری بوجود حضرت

باری خواهد بود .

هربرت سینسر در کتاب معروف خود «اصول ومبادی سوسیولوژی» چنین اظهار نظر مینماید :

« ترقیات علمیه رفته رفته بطور محسوس ثابت مینماید که وجود مطلق یعنی وجودیکه مانفوس بشری حقیقت آنرا ادراک نکرده و نخواهیم کرد موجود است . این قدرت سرمدیه که بدایت و نهایتش برای ما غیر قابل تصور بوده و میباشد در هر جا تجلی نموده و همه چیز از او بظهور رسیده است.»

نتایج و خیم بیدینی
وقتی انسان نتایج رواج بیدینی را از نظر میگذراند
بیشتر بلزوم دیانت معترف میشود .

بیدینی اولاً اخلاق و ثانیاً حقوق حقیقی نفوس بشری را فاسد و ضایع مینماید زیرا وقتی دین از میان افراد بشر رخت بر بندد برای قوانین اخلاقی نیز حکمی نخواهد ماند و بالضروره انتشار بیدینی سبب نشر ردائل اخلاقی خواهد گردید و موجبات انحلال و انقراض جوامع انسانی را فراهم خواهد نمود .

بیدینی مفهوم (حق) و (عدالت) را نیز از بین خواهد برد زیرا اساس تمام قوانین عالم حق و عدالت است حق عبارت از اصول مناسبات اجتماعی و میزان رفتار افراد نسبت بیکدیگر در
تعریف حق

جامعه بشری است که از لحاظ قانون اخلاق رعایت آن لازم میباشد و در صورت عدم رعایت استعمال جبر جائز خواهد بود پس حق و عدالت که از ارکان مهمه علم الاخلاق است مستند بر اساس مقدس اخلاقی است و اگر بنیان اخلاق ویران شود حق و عدالت نیز که بر آن مؤسس بوده و بالملازمه تمام قوانین مخووم معدوم خواهد گردید بعبارة

اخیری وقتی قوانین اخلاقی قوه قدسی روحانی خود را از دست بدهد از عهده اداره جامعه بشری بر نخواهد آمد و بالتیجه جمعیت بیرشانی و حریت ذاتی و تحصیلی هر دو بهرح و مرج مبدل خواهد گردید. ثالثاً بیدینی موجب انهدام جوامع بشری است زیرا جمعیت عبارت از هیئت است که در میان افراد آن هیئت تفاهم اخلاقی و اعتماد

بد بینی، موجب انهدام است.

مقابل موجود باشد و این اعتماد وقتی بوجود میآید که افراد آن جمعیت دارای معتقدات و آمال مشترک بوده باشند و وقتی دین از میان برخیزد این تفاهم اخلاقی نیز روبرو خواهد گذاشت. درین مقام این سؤال پیش میآید که آیا نفوسیکه در بیدینی با یکدیگر مشترکند دارای اعتماد مقابل و تفاهم اخلاقی نمیشوند؟ جواب این سؤال بالطبع منفی خواهد بود زیرا یک فرد انسانی که از عقائد دینی عاری و بری باشد اعمال و حرکات و سکناش فقط تابع غرائز و شخص پرستی و خود بینی خواهد بود و حال آنکه خود بینی مخالف با نوع دوستی است که اساس هیئت اجتماعی بوده و هست و اگر واقعاً روزی جامعه‌ئی فقط از افراد بیدین تشکیل یابد (که تاکنون خوشبختانه در بسط زمین چنین جامعه‌ئی بوجود نیامده) بقا و دوام آن از ممتنع خواهد بود.

بیدینی همانطور که برای هیئت اجتماعیه آفتی هائل است برای افراد جامعه انسانی نیز بلائی مبرم بوده و میباشد زیرا دین با افراد جامعه بشری که محکوم قوای طبیعی هستند امید و سعادت عطا مینماید و آنرا بادامه حیوة امیدوار میسازد و نتیجه زحمات و مشقات و آلام و مصائب دنیای جسمانی را برای ایشان روشن میکند و رشته یأس و قنوط را قطع مینماید و از آسمان دری بروی ساکنین زمین میگشاید و زوایای تاریک

زندگانی پر محنت و مشقت را نورانی میفرماید نفوسیکه ازین منبع فیاض محرومند با داشتن جمیع وسائل راحت و آسایش باز در عمق ذاتشان بدبخت و سیه روزگارند زیرا از احساسات عالیه و معنویه که بهترین و شریفترین منبع سعادت عالم انسانی است محروم و از حیوة روحانی که برترین منقبت افراد بشری است مأیوسند وقتی اینگونه نفوس در رهگذار زندگانی جسمانی دچار بدبختی میشوند امید نجات و مدار تسلی نخواهند داشت. اشخاص مادی که تکیه گاه معنوی و پشتیبان روحانی ندارند ایام زندگانی را در اضطراب و پریشانی میگذرانند و در هنگام پیری خویشان را در زیر بار گران حیوة خسته و فرسوده میبایند و با قلبی نالان و روحی ناتوان و دیده‌ئی گریان ازین عالم چشم برمی‌بندند.

نفوسیکه چراغ دیانت در قلبشان خاموش است و در شبستان جان و وجدانشان شمع روحانیت فروزان نیست آنچه را که در نظر دیگران مقدس است ناچیز شمرده و استهزاء مینمایند و تمام دستورهای اخلاقی را که زاده دیانت است بهیچ‌میشمارند و مدار اعمال و رفتارشان غرائز طبیعی است و من جمیع الجهات محکوم بحکم طبیعت میباشند و چون در طبیعت حیوانی جز رقابت و نفس پرستی و خودبینی و جلب منافع شخصی و مجادله و مقاتله و امثال آن چیزی دیگر یافت نمیشود لہذا درین نفوسیکه محروم از نعمت دیانت هستند مبارزه قوی با ضعیف حکمران است و تنازع بقا باشد قوت در میان. نفوسیکه بمقتضای عالم طبیعت زندگانی خود را اداره مینمایند ناچار منافع ذاتی را بر مصالح اجتماعی ترجیح میدهند و بجای حصول سعادت عموم نفع شخصی را ترویج مینمایند و نتیجه این حالت سقوط عالم انسانیت در درکات حیوانیت است. عائله نیز در نزد نفوسیکه از ظل ادیان الهی منحرف شده باشند مفهوم پاک و مقدس خود را از دست میدهند

و رابطه خانوادگی بالطبع قطع میگردد زیرا آنچه شخص بیدین را بعائله خود ارتباط میدهد فقط منفعت شخصی است و اگر این منفعت تأمین نشود و بامصادف باموانع و محظورات گردد و بادر مواردی شاکله اوضاع مستلزم فداکاری و از خود گذشتگی باشد آن ارتباط گسیخته خواهد شد در عکس اینصورت یعنی در حالت کامیابی و تأمین منافع مادی نیز رشته ارتباط بالطبع گسیخته میشود زیرا قانون طبیعت برین است که چون بنقطه نهائی رسید آنآ بازگشت حاصل مینماید و چون فرد غیر دینی جز تبعیت از غرائز نفسانی و اوامر طبیعی سائق و محرك دیگری (خواه فاعلی و خواه غائی) نپذیرفته و ندارد ناچار بهمان حال خواهد بود یکی از شعراء معاصر گوید :

بکامیابی و نومیدی از رخ مقصود ز خط سیر طبیعی چو دید پایان را
دگر بیاد نیاورد مهر و عاطفه را نه نیز خاطر پشیمان و چشم گریان را

پس دین حقیقی جمعیتهای بشری را از این سقوط
دین منجی بشریت است مدهش و انحلال عجیب رهائی میدهد و جامعه
بشری بدون رهنمائی دین الهی بسر منزل مقصود که عبارت از کمال معنوی
است و اصل نخواهد گردید.

در تاریخ تمدن بشری ثبت و مضبوط است که وقتی گروهی از مردمان از دین آباء و اجداد خود ناراضی شده و از خرافات و اوهام رانجه بتنگ آمده و برضد رؤساء مذهبی قیام نموده و خود را باصطلاح از زیر بار دین رهائی بخشیده اند بعد از چندی ناچار و از روی اجبار و اضطرار قوانینی مشابه تعالیم دینی وضع نموده و مرد مرا بمرامهائی مانند « دین طبیعی » و « دین عقلی » دعوت کرده اند و این قضایا بخوبی ثابت مینماید که دینداری و خداپرستی از لوازم ذاتی افراد انسانی است و هیچگاه بشر بدون دین زندگانی انسانی ننموده و نخواهد نمود.

در خاتمه برای اظهار عجز نفوس بشری از درك ذات حضرت باری
چند بیت از آیات بعضی از موحدین زیب این جزوه میشود ای کون ختامه مسك:

یا ازلی الظهور یا ابدی الخفا

نورك فوق النظر حسنك فوق الثنا

نور تو بینش گداز حسن تو دانش گسل

فكر تو اندیشه گاه گنه تو حیرت فزا

دانش و بینش همه کرده رها در رخت

چشم ارسطو نظر عقل فلاطون ذکا

ای جلال تو بیانها را زبانی انداخته

عزت ذاتت یقین را در گمان انداخته

عقل را ادراك صنعت دیده‌ها بردوخته

نطق را وصف نومهری بر دهان انداخته

هر چه آن درهم نهاده دست حس و وهم و عقل

کبریایت سنگ بطلان اندران انداخته

طهران - علی اکبر فروتن

مهر ماه ۱۳۲۷

فهرست مندرجات

صفحه	مطلب	نمره ترتیب
۱	حس دیانت فطری افراد انسانی است	۱
۵	دین ناظم جمعیت‌های بشری است	۲
۶	دین و اخلاق	۳
۸	اخلاق و وجدان	۴
۱۲	مؤیدات قوانین اخلاقیه	۵
۱۹	دیانت اعظم وسیله تهذیب نفوس است	۶